

نوع مقاله: پژوهشی

صفحات ۷۰ - ۴۷

بازپژوهی مفاهیم اساسی اندیشه‌ی دکارت و گادامر و استنتاج دلالت‌های آن در تعلیم و تربیت

^۱ محمد حسن تاجداری

^۲ محمد حسن میرزامحمدی

^۳ مهدی سبحانی نژاد

چکیده

هدف از این پژوهش نقد تطبیقی مفاهیم اساسی اندیشه‌ی دکارت و گادامر و استنتاج دلالت‌های آن در تعلیم و تربیت است. پژوهش دارای سه سوال است؛ مفاهیم اساسی در اندیشه دکارت و گادامر کدامند؟ هر کدام از دو متفکر، چه نقدی بر مفاهیم اساسی دیگری دارند؟ و اندیشه دکارت و هرمنوتیک گادامر چه دلالت‌هایی برای تعلیم و تربیت دارد؟ که برای پاسخ به این سوالات از روش تحلیل مفهومی، نقد تطبیقی و استنتاج استفاده گردید و مشخص گردید که: روش، علم، جوهر، انسان، ایده و متافیزیک از مفاهیم اساسی اندیشه دکارت و روش، آگاهی، سنت، تجربه و فهم از مفاهیم اساسی در اندیشه گادامر می‌باشند. همچنین بیان شد شیوه دکارت بر مبنای عینیت‌گرایی و مفاهیم گادامر براساس هرمنوتیک فلسفی بوده است. لذا با توجه به اینکه از نظر دکارت، روش ریاضیات روشی است که تمامی مزایا و فواید منطق، جبر و هندسه را دارا است و در عین حال، از معایب آن‌ها عاری است، این مولفه با مولفه‌های آگاهی و تجربه اندیشه گادامر نقد شد و از آن‌جا که گادامر بر پیش ساختارهای فهم تاکید دارد و به اعتقاد او جستجوی فهم بدون پیش فرض بیهوده است، به نقد این مولفه گادامر با مولفه‌های انسان و متافیزیک اندیشه دکارت پرداخته شد و درنهایت نیز مولفه سنت گادامر را با مولفه‌های جوهر و ایده دکارت نقد گردید.

واژگان کلیدی

تعلیم و تربیت، شک دکارتی، گادامر، هرمنوتیک فلسفی.

۱. دانشجوی دوره ی دکتری رشته ی فلسفه ی تعلیم و تربیت دانشگاه شاهد، تهران، ایران.

Email: hassantajdary@gmail.com

۲. استاد دانشگاه شاهد، تهران، ایران. (نویسنده مسئول)

Email: mirzamohammadi@shahed.ac.ir

۳. دانشیار دانشگاه شاهد، تهران، ایران.

Email: msnd47@gmail.com

پذیرش نهایی: ۱۴۰۲/۲/۵

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱۱/۱۰

طرح مسأله

رنه دکارت، فیلسوف و ریاضیدان قرن هفدهم با بنیانگذار علم جدید به رد معرفت‌شناختی ارسطو، کشف روش برای استدلال علوم و تعدیل استدلال‌های شک‌گرایانه پرداخت (لینگ، ۱۳۸۰). وی به‌عنوان منتقد آموزش و نظام معرفتی اسکولاستیک، ضمن رد نظام علمی قرون وسطی در پی شناختی رفت که هیچ شکی در آن نباشد، بنابراین برای مدتی آموختن هر علمی را رها کرد تا به دانشی روشن و مطمئنی دست یابد که در نفس خود و در کتاب بزرگ جهان یافت گردد. این عوامل، منجر به تأسیس نظریه فلسفی، دارای مفاهیم پایه، اصول منسجم با نتایج مبرهن و متمایز از شک‌های سوفسطائی و عملگرایی گردید (صانعی، ۱۳۷۹). دکارت با این ویژگی‌ها توانست نظام تربیتی را از نسبی‌گرایی مصون نماید و معرفت را از قلمرو ماوراء طبیعت به درون فکر بشر و پایه‌های آن را در تفکر درون ذات و خودآگاهی انسان مستقر سازد، اما این ویژگی‌ها محدود، حداقلی و ابزارگرایی آن در اینکه هیچ مرجعیتی بیرون از قلمرو عقل معتبر نیست، روح مقدم بر جسم و عالم عقلانی مقدم بر عالم جسمانی است (شهادی، ۱۳۹۳) و شک روشی بنیادی‌ترین ابزار شناخت می‌باشد. محور اندیشه گادامر «فهم» و عناصر سازنده آن است که از ابتدا یا حداقل از زمان سقراط مدنظر فیلسوفان بوده است، اما او مدعی روایتی نو از فهم می‌باشد؛ گادامر برای فهم، مجموعه عناصری را ضروری می‌داند که رعایت آن‌ها باعث تأملی‌تر شدن فهم است. او از روش به «بینش» پل می‌زند و «بینش» فلسفی و تأملی را به «روش» تبیینی و دقیق ترجیح می‌دهد. در واقع برخلاف رویکردهای پیشین، گادامر با پیروی از هایدگر، فهم را نه یک شیوه شناخت، بلکه یک شیوه وجود و زیستن می‌داند (گادامر، ۲۰۰۶). هرمنوتیک فلسفی گادامر مقوله روش را در کانون توجه خود قرار داده و نشان داد که در علوم انسانی، هیچ‌گونه شناخت روشمندی که اعتباری همگانی داشته باشد، وجود ندارد. در ازای تمامی این انتقادهای او از عقلانیت فراروشی دفاع می‌کند، به باور گادامر، عقلانیتی که مدرنیته از آن دفاع می‌کند، روشی و متدیک است، درحالی‌که عقلانیت مدنظر او متدیک نیست بلکه هرمنوتیک است (گادامر، ۲۰۰۰).

به‌طور کلی می‌توان گفت که نکات مثبت اندیشه دکارت در علمی و عینی کردن و مدرن ساختن تعلیم و تربیت و مشکل اصلی او در عینی‌گرایی محض بود. همچنین نکات مثبت اندیشه گادامر تفسیری، فهمی، تاریخی و سنتی ساختن تعلیم و تربیت و ایراد اصلی وی در کنار گذاشتن عینیت بود. لذا با توجه به مطالب بیان شده و اینکه در حال حاضر نگاهی دوگانه به تعلیم و تربیت وجود دارد، بدین صورت که عده‌ای به علم و روش تربیت، نگاهی دکارتی داشته و عینی‌گرا هستند و در مقابل عده‌ای دیگر ذهنی‌گرا و تفسیری هستند و روش‌های عینی را قبول

ندارند؛ مقاله حاضر به دنبال نزدیک کردن مفاهیم مثبت دو اندیشمند به سوی یگانه رفتن در علم تعلیم و تربیت است.

روش شناسی تحقیق

برای پاسخ به سوالات پژوهشی از روش‌های زیر استفاده گردیده است؛ برای پاسخ به سوال اول (تبیین مفاهیم اساسی در اندیشه دکارت و گادامر)، از روش تحلیل مفهومی استفاده می‌شود. در روش تحلیل منطقی، روش تحلیل منطقی فرارونده یا تحلیل استعلایی مورد استفاده قرار گرفته شده است. به طور اساسی هدف پژوهش تحلیلی فلسفی عبارت است از فهم و بهبود بخشیدن مجموعه مفاهیم با ساختارهای مفهومی که ما بر حسب آن‌ها تجربه را تفسیر می‌نماییم، مقاصد را بیان می‌داریم، مسائل را ساخت بندی می‌کنیم و پژوهش‌ها را به اجرا در می‌آوریم. نوع تحلیلی که ما به واسطه آن به فهم معتبر از معنای عادی یک مفهوم یا مجموعه‌ای از مفاهیم مرتبط دست می‌یابیم، تحلیل مفهومی نامیده می‌شود (کومبز و دنیز، ۱۳۸۷). برای پاسخ به سوال دوم پژوهش - نقد تطبیقی مفاهیم اساسی در اندیشه دکارت و گادامر - از روش نقد تطبیقی استفاده شد. در این تحقیق تلاش شد تا مفاهیم اساسی اندیشه‌های گادامر را بر اساس اندیشه دکارت، و مفاهیم اساسی هرمنوتیک گادامر را بر اساس اندیشه دکارت مورد نقد قرار دهیم. برای پاسخ به سوال سوم - استنتاج دلالت‌های تربیتی برای تعلیم و تربیت - از روش استنتاج استفاده شده است. روش استنتاجی، در تدوین چارچوب نظری مناسب در روش‌های تربیتی و پژوهش از روش استنتاجی از نوع پس رونده استفاده شد. در استنتاج عملی به شکل پس رونده، کار از نتیجه هنجارین قیاس عملی آغاز می‌شود و به فراهم آوردن مقدمات هنجارین و واقع نگر آن ختم می‌گردد. در الگوی پیش‌رونده، از مبانی فلسفی و متافیزیکی حرکت و به استنتاج آرا و عناصر تربیتی (هدف‌ها، محتوا و روش‌ها) پرداخته می‌شود و در الگوی پس‌رونده مسیر حرکت برعکس است (باقری، سجادیه و توسلی، ۱۳۸۹) در این پژوهش از نوع پیش‌رونده (از نظر به عمل) بهره گرفته شده است.

یافته‌های پژوهش

۱. پاسخ سوال اول

سوال اول: مفاهیم اساسی در اندیشه دکارت و گادامر کدامند؟

مفاهیم اساسی در اندیشه دکارت عبارتند از:

◀ شک روشمند

دکارت در ابتدا برای دست‌یابی به معرفت یقینی، از خود پرسید: آیا اصل بنیادینی وجود دارد تا بتوانیم تمام دانش و فلسفه را بر آن بنا کنیم و نتوان در آن شک کرد؟ او می‌خواست همه چیز

را از اول شروع کند و به همین خاطر لازم می‌دانست که در همه دانسته‌های خود تجدیدنظر کند. او این شک را به همه چیز تسری داد. دکارت به این صورت به همه چیز شک کرد و هیچ پایه‌ی مطمئنی را باقی نگذاشت، اما سرانجام به اصل تردیدناپذیری که به دنبالش بود رسید. این اصل بود که من می‌توانم درهم چیز شک کنم اما در این واقعیت که شک می‌کنم، نمی‌توانم تردیدی داشته باشم. بنابراین شک کردن من امری است یقینی و از آن‌جا که شک یک نحوه از حالات اندیشه و فکر است پس از واقعیت این است که من می‌اندیشم چون شک می‌کنم پس فکر دارم و چون می‌اندیشم، پس کسی هستم که می‌اندیشم بدین ترتیب یک اصل تردیدناپذیر کشف شد که به هیچ وجه نمی‌شد در آن تردید کرد.» (اصیل بریه، ۱۳۸۵).

◀ جوهر

جوهرهای سه‌گانه، اساس هستی‌شناسی دکارت است: (۱) این که موجودی اندیشنده است و وجود دارد. (۲) این که خدا وجود دارد. (۳) این که عالم خارج واقعاً وجود دارد. به اعتقاد وی، همه چیز از این دو جوهر قائم به ذات تشکیل شده است: (۱) جوهر بعد و امتداد که همان ماده است. هستی خارجی که توسط حواس درک می‌شوند. (۲) جوهر اندیشه و فکر. هستی درونی که حواس قادر به درک آن‌ها نیستند. نفس و اندیشه آگاهی محض است، جایی در فضا اشغال نمی‌کند و نمی‌توان آن را به اجزای کوچکتر تقسیم کرد. ولی ماده بعد با امتداد محض است، در مکان جای می‌گیرد و به همین خاطر می‌توان آن را به اجزای کوچکتر تقسیم نمود، به علاوه ماده آگاهی ندارد. در نظر وی، هستی و آفرینش به دو قسمت کاملاً متفاوت و مستقل از هم تقسیم می‌شوند و به همین خاطر دکارت را دوگانه‌انگار می‌نامند (مجتهدی، ۱۳۸۷؛ امیل بریه، ۱۳۸۵).

◀ ایده

به باور دکارت، ماهیت ذهن تفکر است. اگر چیزی فکر نمی‌کند، ذهن نیست. ذهن از نظر هستی‌شناسی او جوهری موجود (متناهی) است و اندیشه یا تفکر صفت آن است. تا آن‌جا که ماهیت ذهن تفکر است، جایی که فکر ویژگی تعیین‌کننده ذهن است، دکارت آن را ویژگی اصلی ذهن می‌نامد (آدام، تانری^۱، ۱۹۹۸، ۲۳) و معتقد است ایده یک شیوه تفکر است. در واقع، یک ایده به عنوان روشی از تفکر (نمونه‌ای از) اندیشیدن درک می‌شود، یا یک ایده راهی است که در آن نمونه‌ای از تفکر متجلی می‌شود (اسمیت، کارت، ۲۰۲۱).

◀ انسان

از نظر دکارت، انسان فاعل مختار است. اما این آزادی و اختیار نه بی‌شرط بر هر چیز تعلق دارد و نه اینکه به هر امر اراده کند و انجام بگیرد. اراده انسان را اختیار نمی‌توان گفت بلکه عین

سرگردانی است. اگر اراده انسان، آزاد و نامحدود است، قدرتش نامحدود نیست ولیکن قدرت خداوند حد ندارد و آن چه مقدور کرده، محتوم است. چون خداوند، وجود کامل است، البته کاملاً مهربان است، پس آن چه به ما می‌رسد در خیر و صلاح ما است (دی رزا، ۲۰۲۰). به باور دکارت، تنها چیزی که ما را از حیوانات مجزا می‌کند، توانایی استدلالی ذهن انسان است. دکارت در تأملات، "موجود متفکر" را به عنوان "موجودی که شک می‌کند، می‌فهمد، تصور می‌کند، تصدیق می‌کند، انکار می‌کند، اراده می‌کند، رد می‌کند، همچنین تصور می‌کند و ادراک می‌کند" (بیارد، کوافمن^۱، ۲۰۰۳)، توصیف نموده است.

◀ علم

به گفته دکارت، دانش "باوری است که براساس دلیل بسیار محکمی بنا شده است که با دلیل قوی‌تری از بین نرود". دکارت با استفاده از روش فلسفی تردید، جستجوی دانش را مستلزم پیگیری‌هایی دانست که کامل‌ترین یقین را منعکس می‌کند اولین و بارزترین "یقین" حاصل از این روند وجود خود است (نیومن^۲، ۲۰۱۰). دکارت بیان می‌دارد که فرد برای یادگیری واقعی، این مطالب را می‌خواهد بیاموزد (بیک نل، ۲۰۰۳).

◀ متافیزیک

علاوه بر این دکارت در تأملات درباره فلسفه اولی از متافیزیک سخن آورده است. دکارت تبیین می‌کند ابزار سنجش و بررسی هندسه؛ می‌تواند به محض شناخته شدن اولین اصول یا مفاهیم اولیه هندسه، با استنباطات پیش برود، زیرا اولین اصول در هندسه «با استفاده از حواس ما هماهنگ است و به آسانی توسط همه ارائه می‌شود» از سوی دیگر، درک اصول اولیه یا مفاهیم اولیه در متافیزیک دشوار است، زیرا با تعصب حسی در تضاد هستند (کاتینگان، استوتاف، ۱۹۹۱؛ آدام، تانری، ۱۹۹۸).

همچنین مفاهیم اساسی در گادامر دکارت عبارتند از:

◀ روش

در سال ۱۹۶۰ گادامر اثر اصلی خود را به نام حقیقت و روش منتشر کرد و در این کتاب پایه‌های پروژه فلسفی خود که معروف به هرمنوتیک فلسفی^۳ شد را پایه گذاری نمود. گادامر با الهام گیری اولیه خود از آثار هایدگر، به ویژه هستی و زمان^۴، خود را در مقابل گرایش‌ات اساسی مدرنیسم و روشنگری قرار داد و روش عقلانی، جست‌وجوی دانش قطعی و بدون پیش‌فرض را

-
1. Baird & Kaufmann
 2. Newman
 3. Philosophical hermeneutics
 4. Sein und Zeit

به چالش می‌کشد. استدلال اصلی گادامر این است که باور به یک روش عقلانی مجاز و پیشرفت علمی، منجر به نادیده گرفتن شیوه وجودی که مقدم بر همه تلاش‌های روش‌شناختی، عقلانی و علمی است، می‌شود (لاون، ۲۰۰۶). گادامر (۲۰۰۴) استدلال می‌کند که درک تعلق ما به تاریخ به‌عنوان چیزی که باید به‌طور تأملی از آن پیشی گرفت، این واقعیت را نادیده می‌گیرد که عقل خود در سنت قرار دارد و بنابراین نمی‌تواند کلیت سنت را موضوع تحقیق قرار داد. گادامر استدلال می‌کند که درک نباید به‌عنوان روشی خاص که از طریق آن معنای اصلی متن تاریخی یا بیان دیگری از گذشته در نظر گرفته شود، در نظر گرفته شود (گادامر، ۲۰۰۴). در عوض، گادامر به پیروی از هایدگر پیشنهاد می‌کند که درک، شیوه ما از بودن در جهان است (وارنک^۱، ۱۹۸۷). بنابراین، ایده گادامر درباره تاریخی بودن فهم، مستلزم دگرگونی مهمی در مفاهیم دانش و حقیقت است. مشخصه موضع فلسفی گادامر این است که هم توسط مدرنیست‌های روشنگری - به ویژه توسط یورگن هابرماس و کارل اتو آپل - و هم متفکران پست مدرن مانند ژاک دریدا و جان کاپوتو مورد انتقاد قرار گرفته است (اشمیت^۲، ۱۹۹۵).

◀ سنت

از دیدگاه گادامر سنت فراتر از مبنای عقلانی است و تا حد زیادی نهادها و نگرش‌های ما را تعیین می‌کند. انتقال دانش، سنت را حفظ می‌کند. فیلسوف آلمانی در مسیر درک اندیشه بشری (سوژکتیویته و بین‌الذهانی)، مسائلی را در آثار خود بازنگری می‌کند که در آن بازپایی سنت، اقتدار و پیش فرض پیشنهاد شده است. براساس این مفاهیم، گادامر نقد خود را از تفکر مدرن شکل می‌دهد و تفسیرهای تحقیر آمیز از چپستی این گزاره‌ها را ابهام می‌کند (گادامر، ۲۰۰۸). بنابراین، اقتدار را می‌توان در مقابل عقل و آزادی دانست. اختیار داشتن بر چیزی به معنای علم داشتن است و این علم در سنت به دست می‌آید و شناخته می‌شود. سنت هرمنوتیکی جهان واحد دانش را رد می‌کند. آن چه ما داریم حقایق است، جنبه‌های متمایز از همان واقعیت، که براساس اقتدار و سنت ساخته شده است (گادامر، ۲۰۰۸).

◀ آگاهی

در ضمن اساس نقد گادامر از عقل ابزاری انسان در آگاهی^۳ نهفته است: غلبه بر همه آسیب‌ها یا تعصبات زندگی مدرن را به‌عنوان آسیب یا تعصب علیه تجربه نشان می‌دهد. بازنگری آن، مسیری را برای درک مناسب جوهره وجودی امان، یعنی آگاهی تاریخی با توجه به واقعیت

1. Warnke
2. Schmidt
3. Consciousness

تجربه شده، براساس فرهنگ و سنت باز می‌کند (فورناری^۱، ۲۰۰۹). گادامر وجود استدلال می‌کند که فهم اساساً تاریخی است: همیشه در پس زمینه‌ای از درک‌ها و دخالت‌های تاریخی قبلی شکل داده است. او درک اعمال را مؤثر می‌داند زیرا اینها بر وجود خود ما تأثیر می‌گذارند. این اصطلاح برای نشان دادن این نکته به کار می‌رود که آگاهی تاریخی همیشه به عنوان اثری از گذشته بر حال وجود دارد و در آینده منعکس می‌شود (گادامر، ۲۰۰۸).

فهم

مفهوم فهم در توسعه هرمنوتیک گادامر، مرکزی است، درحالی‌که چنین نگرش معرفت‌شناختی به عینیت بخشی در مواجهه با یک شی‌معین محدود نمی‌شود. فهم حرکتی است از تعلق سوژه به وجود آنچه فهمیده می‌شود (گادامر، ۲۰۰۸). از منظر هرمنوتیک، خواندن، نگاه کردن، تفکر، لمس کردن و احساس تفسیر است. از این‌رو، اینها جنبه‌هایی از درک انسان از جهان، علم و فلسفه است که مربوط به زندگی وجودی و اجتماعی ما است. در این مرحله، زبان نقش معنا بخشی به مجموعه‌ای از تاریخ درونی اندیشه را بر عهده می‌گیرد. در ذات خود معمای اسم و معنای یک نام وجود دارد. از این منظر، لفظ و در نگاه اول، به گونه‌ای غیرقابل تفکیک به یکدیگر پیوند می‌خورند، اما این‌گونه نیست (گادامر، ۲۰۰۷). هرمنوتیک فلسفی به فرآیندهای تفسیری فهم‌های ممکن مربوط به تجربه انسانی اشاره دارد که در کلمه، در زبان، در سنت و روال روزمره وجود دارد. این «درک» در گفتگوی میان افراد، از خود با خود (ذهنیت) و خود با دیگری (بین‌الذهانی)، یعنی در رشد از پیش تعیین شده مشترک روابط اجتماعی-فرهنگی بین افراد در هم‌زیستی زبانی رخ می‌دهد. در فلسفه گادامر، پیش‌داوری‌ها پیش شرط‌های اجتناب‌ناپذیر فهم هستند و بنابراین فی‌نفسه نقش مثبت یا منفی ندارند. بلکه صرفاً قضاوت‌هایی هستند که مقدم بر بررسی عناصر یک موقعیت هستند (گادامر، ۲۰۰۴، ۲۷۳). گادامر استدلال می‌کند که «تعصب در برابر تعصبات» (گادامر، ۲۰۰۴، ۲۷۴) به دو فرض نادرست منتهی شده است: اول، این که تأمل روشمند می‌تواند منجر به رهایی کامل از پیش‌داوری‌ها شود و ثانیاً، پیش‌داوری‌ها همیشه برای درک مضر هستند.

تجربه

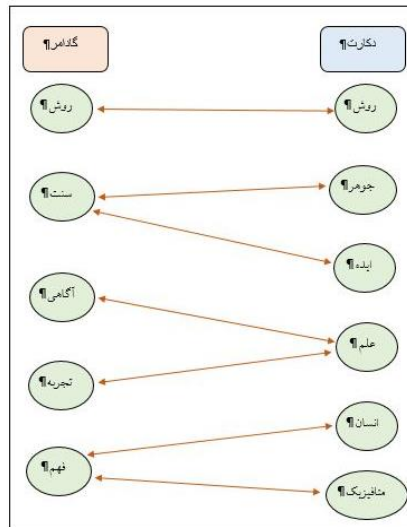
مفهوم تجربه^۲ گادامر (گادامر، ۲۰۰۴) این بعد دگرگون‌کننده درک را توصیف می‌کند. این مفهوم بیانگر لحظه‌ای در درک است که شخص متعجب می‌شود و به روش‌های بدیع و منحصر به فرد از متن یا تجسم دیگری از سنت کوتاه می‌آید، که چیزی کاملاً جدید، گیج‌کننده و غیرمنتظره را به او ارائه می‌دهد (لاون، ۲۰۰۶). به این معنا، تجربیات واقعی همیشه ذاتاً منفی

1. Fornari
2. Experience

هستند، زیرا مفروضات قبلی فرد را نفی می‌کنند و بنابراین فرد را از محدودیت‌های درک آگاه می‌سازند (گادامر، ۲۰۰۴). به عقیده گادامر (۲۰۰۴)، تجربه فرد تجربه‌کننده را دگرگون می‌کند، زیرا هر چیزی که تجربه می‌شود بخشی از شخص و جهان‌بینی او می‌شود و بنابراین، همان چیزی را نمی‌توان دوباره تجربه کرد، حداقل نه به شکلی مشابه. در دیدگاه گادامر (۲۰۰۴)، آن‌چه از تجارب منفی به دست می‌آید، گشودگی به تجربه‌های جدید است. تجربیات به ما می‌آموزند که تفسیری که به آن می‌رسیم هرگز حرف پایانی نیست. بنابراین، تجربه‌ها نهایتاً تجربه‌های تنهای انسان هستند، همان‌طور که گادامر اشاره می‌کند.

۲. پاسخ سوال دوم

سوال دوم: هر کدام از دو متفکر، چه نقدی بر مفاهیم اساسی دیگری دارند؟
در این بخش به نقد روش عینیت‌گرایی دکارتی با توجه به روش هرمنوتیکی گادامر (که معطوف به گفتگوست و به دنبال تأسیس مفهوم متن بر پایه و برداشتی از بین‌الذهانی است)، پرداخته می‌شود. همچنین با توجه به اینکه از نظر دکارت، روش ریاضیات روشی است که تمامی مزایا و فواید منطقی، جبر و هندسه را دارا است و در عین حال، از معایب آن‌ها عاری است، این مولفه با مولفه‌های آگاهی و تجربه اندیشه گادامر نقد می‌شود. از آن‌جا که گادامر بر پیش ساختارهای فهم تأکید دارد و به اعتقاد او جستجوی فهم بدون پیش فرض بیهوده است، به نقد این مولفه گادامر با مولفه‌های انسان و متافیزیک اندیشه دکارت پرداخته و در انتهای بخش، مولفه سنت گادامر را با مولفه‌های جوهر و ایده دکارت به بوته نقد کشیده می‌شود. لذا با توجه به مطالب ذکر شده در ادامه به نقد مولفه‌های دو اندیشمند مطابق با شکل زیر پرداخته می‌شود:



شکل ۳: نقد مفاهیم اساسی دو اندیشمند

• انسان و متافیزیک دکارت – فهم گادامری

از منظر هرمنوتیک، خواندن، نگاه کردن، تفکر، لمس کردن و احساس، تفسیر است. زبان نقش معنا بخشی به مجموعه‌ای از تاریخ درونی اندیشه را بر عهده می‌گیرد. برخلاف گادامر، دکارت در ابتدا برای دست‌یابی به معرفت یقینی، از خود پرسید: آیا اصل بنیادینی وجود دارد تا بتوانیم تمام دانش و فلسفه را بر آن بنا کنیم و نتوان در آن شک کرد؟ راهی که برای این مقصود به نظر دکارت می‌رسید، شک بود. دکارت مقدماتاً در هر چیزی شک کرد، حتی در وجود خودش. او این شک را به همه چیز تسری داد. رویکرد مفسر محورانه هرمنوتیک فلسفی به تفسیر و فهم صرفاً با این مشکل مواجه نیست که نسبی‌گرایی حاد و غیرقابل‌التیامی را به این حوزه وارد می‌کند. شاید مشکل حادث‌تر این باشد که این رویکرد معقولیت و معناداری تلاش برای انتقال پیام را زیر سؤال می‌برد. (واعظی، ۱۳۸۰). مشکل هرمنوتیک فلسفی این نیست که فهم متن را بی‌معنا ساخته و ما را در ورطه نسبی‌گرایی گرفتار می‌کند. حتی مشکل عمده آن نه برای مخاطبین یا کسانی است که تلاش می‌کنند دیگری یا متن وی را بفهمند، بلکه برای کسانی است که می‌خواهند «خود» مفهوم دیگری ساخته و از خلال نوشتن متن پیام خود را منتقل سازند. به این معنا هرمنوتیک فلسفی نه تنها فهم، بلکه سخن گفتن و نوشتن را ناممکن و بی‌معنا می‌سازد.

در فلسفه دکارت انسان، محور جهان می‌شود و جهان و خدا، هردو در نسبت با ذهن او منزلت کسب می‌کنند. دکارت انسان را براساس اتصال نفس به بدن، که چیزی جز امتداد نیست، درک می‌کند. او همچنان درون پارادایم هستی‌شناسی سنتی می‌اندیشد، چرا که هم دکارت و هم هستی‌شناسی سنتی بر این عقیده استوار بودند که متقن‌ترین نوع شناخت، شناخت اونتیکی هستند (هیدگر، ۱۳۸۹). معضل اساسی ناشی از سوژه‌محوری دکارتی این است که بازنمایی شدن جهان نزد ذهن سوژه و بدل شدن آن به ماده‌ای برای فعالیت تولیدی انسانی، به‌منزله فروکاسته شدن جهان به همان چیزی است که سوژه از جهان درمی‌یابد. جهان دکارتی چیزی نیست جز تصویری در ذهن سوژه. اندیشه دکارتی همان اندیشه‌ای است که موجب می‌شود انسان جهان را تحت انقیاد خود و همچون یک ابژه تصور کند و در نتیجه مقدمات تصرف تکنولوژیک در جهان به مثابه یک کل فراهم شود. (سیدی و حیدری، ۱۳۹۵).

جهان دکارت جهان سوژه است و دکارت نماینده جهت‌گیری اساسی تفکر و متافیزیک مدرن است. دکارت با فروکاستن جهان به امتداد و درواقع وابسته ساختن آن به ذهن سوژه، آن را به تصویر بدل کرد. دکارت معتقد است که جهانی در خارج از اندیشه من وجود دارد و درواقع ادراک جهان خارج صحت دارد و ناشی از توهم و فریب نیست. اما مفهوم جهان مهم‌ترین مفهومی است که در فلسفه متافیزیکی تاکنونی مغفول واقع شده است (سیدی و حیدری، ۱۳۹۵).

گادامر ذیل مفهوم «زبان متافیزیک» و در مقاله‌ای با همین عنوان به صورت صریح و بدون پرده‌پوشی خود را ملتزم به زبان مفهومی متافیزیکی می‌داند و از این جهت به‌رغم تفاسیر دیگر در یک نتیجه نهایی کاملاً خلاف هایدگر حرکت می‌کند و آن این است که گادامر مطالبه نهایی اندیشه متاخر یا اندیشه به اصطلاح پساگشت هایدگر را درباره گذشت یا عبور یا غلبه بر متافیزیک بیپرده می‌داند و قبول ندارد و می‌گوید راهی جز متافیزیک و سنت متافیزیک و بازگشت به زبان متافیزیک از خلال گفت‌وگوی مدام با متافیزیک نداریم. البته مقصود گادامر از بازگشت به زبان متافیزیک، نادیده گرفتن یا کنار گذاشتن ساخت گشایی هایدگر در قبال مفاهیم متافیزیک و استفاده ساده‌انگارانه از مفاهیمی چون جوهر و عرض و وجود و ... نیست. از دید گادامر برای به جریان انداختن اندیشه فلسفی و لحاظ آن به صورت هرمنوتیکی باید کار تفسیر مفاهیم بنیادین و فلسفی را از حیث ریشه داشتن آن‌ها در تجربه فکری آغازین‌شان پیگیری کنیم و این بدان معناست که خود را به زیست جهانی تاریخی که مفاهیم از آن‌جا سر برآورده‌اند، نزدیک کنیم تا بتوانیم به نحوه تکوین مفاهیم بیندیشیم (رجبی، ۱۳۹۹). در نگرش هستی‌شناسانه دکارت، خدا وجودی عینی، واقعی، مؤثر و خلاق نیست؛ بلکه منشأ درون‌ذهنی دارد. ولی عقیده دارد که خدا که خالق ماست، بر وجود ما مهر نهاده و به‌همین خاطر ماهیت کمالی آن، فطری ماست. آن‌چه از مفهوم فطرت نزد دکارت کاربرد دارد، صرفاً ذهن است نه نظریه فطرت اسلامی. لذا اگر ذهن یا عقل، تصویری واضح و متمایز از خدا نداشت، برای دکارت، اثبات وجود خدا هم اهمیت و ضرورتی نداشت. هر سه استدلال دکارت بر اثبات وجود خدا یعنی: برهان وجودی، برهان علیت و برهان از طریق مُهر خدا بر نفس ما، از «من» آغاز می‌شوند؛ یعنی این «من اندیشنده» است که مفهوم کمال مطلق، معلول بودن مفهوم خدا به علتی خارج از ما و مُهر تأیید خدا بر معلولیت ما را تشخیص می‌دهد (همتی، ۱۳۸۶).

• روش دکارت - گادامری

دکارت در اندیشه خود همه چیز را مورد شک قرار داد، اما تنها برای آنکه این شک را با تملک معرفتی مطلقاً یقینی به پایان رساند و چون ثابت کرد که شک کلی و عمومی محال است، نتیجه گرفت که با اطمینان می‌توانیم دانا و حکیم شویم. وی از طریق تمایز گذاشتن میان اندیشه‌های روشن و متمایز که سرچشمه آن‌ها خداست و اندیشه‌های دیگر که منشأ آن‌ها تخیل‌آلوده خود ماست، به چنین نتیجه‌ای رسید (پوپر، ۱۳۶۸). در فلسفه هرمنوتیک، گادامر استدلال می‌کند که انسانیت ما و همچنین عقلانیت ما به جای داشتن جوهری غیرتاریخی، مشروط به پیش‌فهم تاریخی است که از سنت خود به ارث برده‌ایم. این ایده نشان‌دهنده گسست ریشه‌ای با معرفت‌شناسی دکارتی است که در آن هدف دقیقاً دستیابی به دانش برگرفته از عوامل زمینه‌ای درگیر در فرآیند شکل‌گیری دانش می‌باشد. گادامر استدلال می‌کند که درک

تعلق ما به تاریخ به‌عنوان چیزی که باید به‌طور تأملی از آن پیشی گرفت، این واقعیت را نادیده می‌گیرد که عقل خود در سنت قرار دارد و بنابراین نمی‌تواند کلیت سنت را موضوع تحقیق قرار داد. گادامر معتقد است که هرمنوتیک ضد روش نیست. به غیر از روش شناسی علمی، از منظر روش شناختی دیگری نیز کار می‌کند و نقد ذهن ابزاری، در اساس آن قرار دارد. گادامر به علم مدرن احترام می‌گذارد و بیان می‌کند که پژوهش علمی دارای محدودیت‌هایی است، زیرا روش [علمی] منحصر به فرد بوده و جهان‌شمول نیست (سیدی و حیدری، ۱۳۹۵).

روش گادامر مبتنی بر ایده تاریخی بودن فهم و نقد مدرنیسم است و بر تجربه و تاریخ و تاریخ مندی و زمان بحث می‌کند. برخلاف گادامر، دکارت بر جواهر و متافیزیک تأکید می‌کند و به اعتقاد وی، اساس تمام موجودات و آنچه را که در عالم است، می‌توان به دو امر بنیادین رساند. همه چیز از این دو جوهر قائم به ذات (۱- جوهر بعد و امتداد که همان ماده است؛ هستی خارجی که توسط حواس درک می‌شوند. ۲- جوهر اندیشه و فکر؛ هستی درونی که حواس قادر به درک آن‌ها نیستند) تشکیل شده است، به عبارت دیگر دو گونه هستی کاملاً متفاوت وجود دارد که هر کدام از این دو گونه هستی، صفات مربوط به خود را دارند. مواد یک اندیشه از مبانی گرفته می‌شود و مبانی از منبع گرفته می‌شود. منبع یا عقل است که باید به بدیهیات منتهی شود و یا نقل است که باید وحیانی باشد. تنها در این صورت است که یک اندیشه ارزش معرفتی و علمی پیدا می‌کند. یعنی باید یک گزاره علمی از روی برهان و استدلال بر باورهای پایه مبتنی گردد، ولی نظام فکری-فلسفی گادامر یک نظام غیرمستدل و سست‌بنیان است. در این نظام فکری، برای هیچ یک از مبانی و مولفه‌های اصلی و فرعی آن استدلالی اقامه نشده و صرفاً به تبیین اکتفا شده است. این روش نظریه‌پردازی فاقد ارزش علمی است و محصول آن هرگز مخترع به کسب عنوان علم نخواهد شد. مبانی متعددی از گادامر تناقض‌ناست، از جمله می‌توان به تأکید وی بر مفسر محوری و تأثیر محتوم پیش‌داوری‌ها، تولیدی بودن فهم، کاربردمند بودن تفهیم و پیامد این مبانی از جمله نسبیت معناشناختی اشاره کرد که قبل از اینکه دامن دیگران را بگیرد، گریبان خود گادامر را خواهد گرفت و هر نوع برداشتی از آثار و مکتوبات وی را جائز خواهد شمرد (ساجدی و سرلک، ۱۳۹۲).

• جوهر و ایده دکارت - سنت گادامری

سنت یکی از مفاهیم اصلی اندیشه گادامر است. سنت فراتر از مبانی عقلانی است و تا حد زیادی نهادها و نگرش‌های ما را تعیین می‌کند. انتقال دانش، سنت را حفظ می‌کند. برخلاف گادامر، دکارت با استفاده از مبانی ریاضی و قوانین فیزیک و مکانیک، آرای خود را تبیین کرده و در این زمینه، نگاهی کاملاً مکانیکی و ماشینی وار نسبت به جهان مادی پیرامون خود داشت. دکارت جهان مادی را فاقد جوهر اندیشنده می‌داند اما جهان انسانی دارای آزادی اراده و اختیار

است و همچنین از جوهری اندیشنده برخوردار است. از نظر گادامر، سنت آن چیزی است که به واسطه خاستگاه و نحوه انتقال آن در طی اعصار، تقدس و حجیتی بی‌نام یافته است. (رجبی و همکاران، ۱۳۹۹).

دکارت جهان مادی را فاقد جوهر اندیشنده می‌داند و جهان دکارتی از امتداد متشکل است و جهانی ممتد و قابل اندازه‌گیری می‌باشد. دکارت بر آن بود تا فلسفه به مثابه علم متقن یعنی فلسفه بدون پیش فرض یا پیش داوری را بنا کند. شک دکارتی به وضوح نگاه منفی او نسبت به پیش‌داوری‌ها را نمایان می‌سازد. گادامر برخلاف دکارت، نه تنها میان عقل و مرجعیت تعارضی نیافت، بلکه بر این باور شد که مرجعیت خود نتیجه عقل و برآمده از آن است. گادامر برخلاف دکارت، معنایی ایجابی از مرجعیت ارائه کرد. نکته گادامر این است که مرجعیت حقیقی از نوعی رابطه متقابل میان مرجع و کسی که مرجعیت را می‌پذیرد، برخوردار است. همچنین گادامر سنت را یک نیروی حیاتی در آموزش می‌داند که در فرهنگ انسان‌ها نهفته است و انتقال دانش از نسلی به نسل دیگر را بر عهده دارد و معتقد است سنت زبان است و ما هرگز نمی‌توانیم از آن فرار کنیم. در مورد مفهوم جوهر نخستین و مهم‌ترین انتقادی که بر تصور دکارت از جهان وارد است، ناظر است بر این نکته که دکارت به تمایز هستی‌شناسانه میان هستندگان درون جهان، یعنی امور تودستی و خود جهان توجه نکرده است. از یک سو، الگوی دکارت مفروض می‌گیرد که بنیادی‌ترین وضعیت ما در جهان عبارت است از آن که باورهای خود را درباره اشیاء برحسب رابطه "موضوع-محصول" بیان داریم. بدیهی است که این الگو مستلزم آن است که ما به هستی‌شناسی "جوهر-عرض" قائل شویم، یعنی جهان باید شامل جواهری باشد که بتوان اعراض را بر آن‌ها حمل کرد (هیدگر، ۱۳۸۹). مهم‌ترین ویژگی جهان نزد دکارت امتداد است، هستنده‌ای که دکارت می‌کوشد آن را به نحوی انتولوژیک اساساً با امتداد درک کند، بیشتر هستنده‌ای است که از رهگذر هستنده درون جهانی در مرتبه نخست تودستی، قابل کشف است. دکارت اجازه نمی‌دهد هستنده تودستی و در پی آن جهان به مثابه زمینه معناداری ابزار، یا همان هستنده تودستی، آشکار شود و در عوض می‌کوشد همه چیز را بر مبنای فرادست بودگی بفهمد. بدین ترتیب، دکارت به نحوی فلسفی و آشکار تغییر جهت پیامدهای انتولوژی سنتی را به فیزیک و ریاضی مدرن و شالوده‌های استعلایی آن به انجام می‌رساند.

به باور دکارت، ماهیت ذهن تفکر است. دکارت سه نوع ایده را مورد توجه قرار می‌دهد: ایده‌های فطری، ایده‌های اتفاقی و آن‌چه که گاهی اوقات ایده‌های ساختگی نامیده می‌شود. در مابعدالطبیعه دکارت در جهان مخلوقات تنها دو نوع جوهر وجود دارند: جوهر "اندیشنده" و جوهر "ممتد" یا نفس و ماده. نزد دکارت نه تنها باید نفس انسانی را از نفوس حیوانات جدا کرد، بلکه باید آن‌ها را دارای دو حیطه متفاوت اندیشه و حرکات مادی دانست. نفس در فلسفه دکارت

معادل ذهن است و جوهری اندیشنده به‌شمار می‌رود و همین جوهر غیرمادی، اصل انسان تلقی می‌شود. بدن جوهری ممتد دارد و کاملاً متمایز از نفس است. پس نفس، هم وجود دارد و هم می‌تواند قبل از شناخت بدن شناخته شود و چون اصلاً جسمانی نیست، می‌تواند پس از مرگ انسان نیز باقی بماند. دکارت با اصل تمایز جوهری می‌تواند بقای انسان را اثبات نماید. از طرف دیگر، دکارت در حقیقت معتقد به تعامل و اتحاد واقعی بین ذهن و بدن است، لذا جمع بین اتحاد و تمایز جوهری ذهن و بدن، دکارت را با مشکلی جدی رو به رو می‌کند. چون دکارت نمی‌تواند از تنها دلیل اثبات بقای نفس آدمی صرف نظر کند، مجبور است از لحاظ نظری تمایز جوهری ذهن و بدن را در مابعدالطبیعه خود نگه دارد. (احمدی‌بیغش، ۱۴۰۱). در خصوص مفهوم ایده دکارت باید گفت که در فلسفه او اولین چیزی که اثبات می‌شود وجود ذهن و ایده است و چیزهای دیگر مانند خدا و ماده، در مرتبه بعدی اثبات قرار می‌گیرند. او سعی می‌کند مطابق با روش خود، بعد از اینکه مسئله را تا سر حد امکان به اجزای آن تقسیم نمود، از ساده‌ترین مفاهیم آغاز کرده، با یافتن نظم طبیعی مفاهیم به درک پیچیده‌ترین مفاهیم برسد.

• علم دکارت - آگاهی و تجربه گادامری

گادامر استدلال می‌کند که آگاهی اساساً تاریخی است و همیشه در پس زمینه‌ای از درک‌ها و دخالت‌های تاریخی قبلی شکل داده است. اما به باور دکارت، ماهیت ذهن تفکر است و ایده یک شیوه تفکر است. در حالتی از تفکر، یک ایده به‌عنوان روشی از تفکر (نمونه‌ای از) اندیشیدن درک می‌شود، یا یک ایده راهی است که در آن نمونه‌ای از تفکر متجلی می‌شود. از دیدگاه گادامر، گذشته‌ای که آگاهی تاریخی ما رو به جانب آن دارد، در ساختن این افق متحرک دخیل است؛ افقی که حیات زندگی انسانی به آن وابسته است. بدون شک، لازمه فهم سنت، دارا بودن افق تاریخی است؛ اما مسئله آن نیست که افق تاریخی به واسطه قراردادان خود در یک موقعیت تاریخی به دست می‌آید، بلکه برعکس، باید همیشه از افقی برخوردار بود تا بتوان در موقعیتی قرار گرفت. مفهوم افق، دوران‌دیشی‌ای را که فهمنده می‌بایست داشته باشد، بیان می‌کند. دست یافتن به افق، به معنی چشم‌پوشی از پیرامونمان نیست، بلکه آن را در تمامیت، بزرگ‌تر و ابعاد صحیح‌تر دیدن است. گادامر تأکید می‌کند که آگاهی حقیقتاً تاریخی، همواره زمان حال خود را نیز مدنظر دارد؛ بدین نحو که همانند تاریخ مند بودن دیگری، خود را نیز در مناسباتی درست و تاریخ‌مند با تاریخ می‌بیند. از نظر گادامر، وظیفه همیشه ما این است که از انطباق عجولانه گذشته با انتظارات معنایی خود بپرهیزیم؛ زیرا ما نیز بخشی از تاریخی هستیم که در حال نیز جریان دارد. تنها در این صورت است که صدای حقیقی سنت شنیده می‌شود (رجبی و همکاران، ۱۳۹۹).

این مفهوم بیانگر لحظه‌ای در درک است که شخص متعجب می‌شود و به روش‌های بدیع و منحصر به‌فرد از متن یا تجسم دیگری از سنت کوتاه می‌آید، که چیزی کاملاً جدید، گیج‌کننده

و غیرمنتظره را به او ارائه می‌دهد، به این معنا، تجربیات واقعی همیشه ذاتاً منفی هستند، زیرا مفروضات قبلی فرد را نفی می‌کنند و بنابراین فرد را از محدودیت‌های درک آگاه می‌سازند. برخلاف گادامر، دکارت ادعا می‌کند که همه حیوانات ماشین هستند و به باور دکارت، انسان‌ها از این موضوع مجزا نیستند. تنها چیزی که ما را از حیوانات مجزا می‌کند، توانایی استدلالی ذهن انسان است و تنها زمینه‌ای که نباید در آن سوال کرد، تحلیل وجود خدا است. دکارت در تأملات ادعای می‌کند: "دو و سه با هم همیشه عدد پنج می‌شود، و مربع بیش از چهار ضلع ندارد و حقایق واضح و آشکار هرگز نادرست یا نامطمئن نخواهند بود. از آن‌جا که همه موجودات متفکر مانند خدا کامل نیستند، در استدلال دکارت، ممکن است در قضاوت و درک اشتباه کنند." این اعتقاد گادامر که هرگونه معرفت با یک زمینه تاریخی و زبانی معین، نسبی می‌شود، نشان می‌دهد که معیار معرفت درست و موجه، رسیدن به یقین مطلق نیست و یقینی نبودن بسیاری از قلمروهای معرفت انسانی مانعی بر سر راه معرفت نیست؛ زیرا محدود بودن معرفت انسانی به شرایط زبانی و تاریخی، یک خطر ذاتی و درونی برای معرفت نیست، بلکه شرط امکان آن است و شناخت محتمل باعث می‌شود با گذر زمان و کسب تجربه از خطای فهم و پیش‌داوری‌های نادرست آگاه شویم (احمدی بیغش، ۱۴۰۱).

به گفته دکارت، دانش "باوری است که براساس دلیل بسیار محکمی بنا شده است که با دلیل قوی‌تری از بین نرود". دکارت می‌خواست بر اساس «ریاضیات عام» نشان دهد، همه‌ی علوم یکی هستند. او می‌گفت: «معرفت حقیقی ضروری است، تنها معرفت ریاضی ضروری است، پس هر معرفتی باید ریاضی باشد. بر خلاف او، مفهوم تجربه گادامر به‌طور اساسی از مفهوم تجربه در علوم تجربی که در آن مفهوم با انباشت دانش همراه است، فاصله می‌گیرد. به عقیده گادامر، تجربه فرد تجربه‌کننده را دگرگون می‌کند، زیرا هر چیزی که تجربه می‌شود بخشی از شخص و جهان‌بینی او می‌شود و بنابراین، همان چیزی را نمی‌توان دوباره تجربه کرد، حداقل نه به شکلی مشابه. دکارت با استفاده از روش فلسفی تردید، جستجوی دانش را مستلزم پیگیری‌هایی دانست که کامل‌ترین یقین را منعکس می‌کند و اولین و بارزترین "یقین" حاصل از این روند وجود خود است. همچنین او معتقد است، جنبه‌هایی از دنیای خارجی که توسط اصول استدلالی، اثبات و مورد تأیید قرار می‌گیرد، زمینه را برای حقایق ریاضی و علمی فراهم می‌کند. این یکی از اشتباهات دکارت است که او اساس نگرش علمی خود را تنها بر روش، بالاخص ریاضی قرار داده و موضوعات علوم را به واسطه وحدت روش، وحدت می‌دهد، درحالی‌که تنوع موضوعات علوم، و حتی تفاوت‌های بسیار آن‌ها با همدیگر چنان آشکار است که با هیچ روشی امکان وحدت تام آن‌ها وجود ندارد. دکارت موضوع فلسفه علمی خود را به خدا، جسم و ذهن تقلیل داده، و در روش خود به کمیت پدیدارها توجه زیادی کرده، بر آن بوده تا هر چیزی را با اندازه و سنجش کمیت آن به روش هندسی، تبیین و تفسیر نماید؛ درحالی‌که حتی اگر تنها به

خدا، جسم و ذهن مورد نظر دکارت نیز اکتفا شود، خدا و ذهن یا نفس قابل شناسایی به روش ریاضی کمیت‌دار نیست و لذا روش دکارتی قابل اطلاق به آن‌ها نمی‌باشد (واعضی، ۱۳۸۵). در فلسفه دکارت، موضوعات علوم طبیعی، عمدتاً موجودات بی‌جان هستند که دارای نقشی فعال و تعیین کننده در جریان فعالیت علمی نمی‌باشند. موضوعات علوم انسانی، چون خود انسان، دارای زندگی، سنت، تاریخ، فرهنگ و ویژگی‌های دیگری هستند که باعث تفاوت جوهری علوم انسانی از علوم طبیعی می‌گردند. (قربانی، ۱۳۸۹).

۳. پاسخ سوال سوم

اندیشه دکارت و هرمنوتیک گادامر چه دلالت‌هایی برای تعلیم و تربیت دارد؟
با توجه به مطالب ارائه شده دستاوردهای مفاهیم استخراج شده از اندیشه‌های دو دانشمند در حوزه تعلیم و تربیت عبارتند از:

• علم تربیت

علم دکارتی مبتنی بر یقین و علم گادامری بر پایه تفسیر است (شهابی، ۱۳۹۹). دکارت یکی از نخستین اندیشمندان است که واژه علم را برای تربیت به کار برد و در واقع بر مبنای تفکر اوست که امروزه از تربیت به عنوان یک علم سخن می‌گویند. در واقع دیدگاه دکارت موجب عینیت بخشیدن به علم شده و به آن قطعیت و شفافیت می‌بخشد. همچنین تلاش‌های وی باعث مطرح شدن تجربه در علم تربیت گردید (جاویدی کلاته جعفرآبادی و شیخ علیشاهی، ۱۳۹۷). از طرفی در دیدگاه گادامر، تربیت، علمی تفسیری است و این دیدگاه باعث می‌گردد که علم تربیت از عینیت و شفافیت دور شده و مبتنی بر تاویل گردد (خنجرخانی و همکاران، ۱۳۹۵). لذا به نظر می‌رسد بتوان با ترکیب این دو رویکرد، به تعریفی از علم تربیت دست یافت که هم دارای عینیت است و هم تفسیری است.

• روش‌های تربیت

در روش‌های تعلیم و تربیت نیز روش دکارتی مبتنی بر عینیت است در حالی که روش گادامری بر پایه تفسیر است. دکارت روش عقلانی را در در تعلیم و تربیت خود ترجیح می‌دهد. شک دکارتی راه‌کاری است از جنس پژوهش علمی، بر پایه فلسفه‌ای نظام‌مند با بنیاد محکم ریاضی در جهت کشف حقیقت یقینی، یعنی؛ تدوین و تحکیم مبانی شناخت ساختارمند با مراحل مترتب برای بسترسازی مبانی علمی کمیت‌پذیر برای حصول یقین تا هم موجب کشف براهین قطعی معطوف به عقل، مسبوق به سمت و سوی با اصول و قواعد منظم در دوری از شک فراگیر به سوی معرفت یقینی گردد (باقری، ۱۳۸۹). در مقابل هرمنوتیک از جمله جریان‌های فکری است که به دلیل پرداختن به متن و مسئله شناخت رابطه تنگاتنگی با آموزش دارد و در واقع، شناخت پیش‌فرض‌های تربیتی هرمنوتیک این امکان را برای طراحان و مربیان آموزشی فراهم می‌آورد تا

با دید تازه‌ای به تهیه محتوای آموزشی و طراحی دوره‌های آموزشی پرداخته و مهارت‌های ویژه‌ای را برای فهم و تأویل محتوای درسی در فراگیران به وجود آورند. از این‌رو هدف تعلیم و تربیت در هرمنوتیک، درواقع پرورش افرادی است که برای فهم آمادگی داشته باشند و بتوانند به دور از جزمی‌گری تفاوت عقاید خود با دیگران را درک کنند (سرمدی و زارع، ۱۳۹۷). لذا با توجه به ترکیب این دو نگاه می‌شود این دو روش را با هم نزدیک کرد و هم از روش‌های عینی دکارتی استفاده نمود و هم از روش‌های یاددهی-یادگیری تفسیری استفاده نمود.

روش دکارتی در دورانی به‌عنوان روش مسلط در تعلیم و تربیت تلقی می‌شد، اما پس از مدتی با انتقاداتی مواجه شد. در ادامه با ظهور تفسیری گادامر، این رویکرد مورد استقبال واقع شد. درواقع تحول پژوهش تربیتی در سده گذشته بیانگر سیر از قطعیت علمی در پژوهش تربیتی به سوی نسبیت‌گرایی و عدم اطمینان بوده است (شعبانی، ۱۳۹۷)، لذا به نظر می‌رسد که می‌توان با ترکیب این دو شیوه به روشی عینی-ذهنی دست یافت و از آن در جهت ارتقای تعلیم و تربیت استفاده نمود.

• فهمیدن و تربیت

فهم عینی از دستاوردهای مهم دکارت در حوزه تعلیم و تربیت است (هشیار، ۱۳۹۰). گادامر نیز فهم را محور کار خود قرار داده است. گادامر فهم اصیل را عملی از جنس حکمت عملی انگاشته و معتقد است که عمل فهم، خطی، روشمند و قابل پیش‌بینی و قابل کنترل نبوده بلکه فرایندی دیالکتیکی است (جابری نصر و همکاران، ۱۳۹۹). درواقع دکارت نگاهی عینی به موضوع فهمیدن داشت و گادامر معتقد به برداشتی تفسیری از فهم است، لذا زوج سازی این تفاسیر از فهمیدن، می‌تواند موجب رسیدن به برداشتی تفسیری-عینی از فهمیدن گردد.

• تاریخ و تعلیم و تربیت

نخستین هنر دکارت این بود که غیریقینی بودن علم و حکمت عصر خود را دریافت و بر آن شد که به قوه شخصی خویش طلب علم کند و به عبارت دیگر، علم را از نو بسازد. او معتقد است که انسان بر تحصیل علم یعنی فهم حقیقت خلقت و معلوم ساختن مجهولات توانایی دارد و افراد بشر چون همگی انسان‌اند، قوه تعقل را که وسیله کسب علم است به یکسان دارند. دکارت کوشیده است تا آشکار سازد که پیشینیان، گذشته از اینکه علم‌شان منحصر در اخذ گفته‌های دیگران بود و تحصیل معرفت را عبارت از تعلم کتب می‌دانستند، وسیله کسب علم را منطقی یعنی فن برهان قلمداد می‌کردند و حال آن‌که قواعد منطقی با همه درستی و استواری، مجهولی را معلوم نمی‌کند و فایده حقیقی آن‌ها همانا دانستن اصطلاحات و دارا شدن قوه تفهیم و بیان است. زیرا که برهان، استخراج نتیجه از مقدمات است، پس هرگاه مقدمات معلوم نباشند، نتیجه‌ای در دست نخواهد بود. بنابراین، تنها با قواعد منطقی نمی‌توان نتیجه‌ای به دست آورد و اگر مقدمات درست در دست باشند، نتیجه خود حاصل است (عرب، ۱۳۸۸). از طرفی هرمنوتیک گادامری هدف تعلیم

و تربیت دینی را پرورش افرادی می‌داند که قادر به خودسامانی تجارب دینی بوده و بتوانند با مطالعه کتب مقدس بخش‌های واقعی را شناسایی کرده و با استفاده از نقد فنی و دستوری و هم‌دلی با نگارندگان آن تجربه دینی ایشان را درک کرده و نیت آن‌ها را دریابند. تعلیم و تربیت با ایجاد روحیه تساهل و مفاهمه، شهروندانی پذیرای تفاوت تجارب دینی تربیت می‌کند. همچنین وی یادگیرنده را محور اصلی آموزش می‌داند و معتقد است افراد باید بتوانند تجارب خود را با دیگران در میان گذاشته و از تجارب آن‌ها بهره‌گیرند. پذیرش محوریت یادگیرنده در تربیت مستلزم شناخت ویژگی‌های رفتاری او از جمله فرایندهای شناختی در سنین مختلف رشد، علایق و میزان انگیزش، بلوغ عاطفی، سوابق فردی، اجتماعی، خانوادگی و تجارب گذشته او است؛ بنابراین، معلم موظف است فراگیران را بشناسد، تفاوت‌های فردی آن‌ها را دریابد، آن‌ها را به فعالیت در جریان یادگیری تشویق کند و براساس سن و رشد آن‌ها تدریس را ساماندهی نماید (سرمدی و زارع، ۱۳۹۷). در اینجا نیز می‌توان با ترکیب این دو نگاه و استفاده از روش‌های ریاضی دکارتی و فلسفی گادامر، به دید روشنی از نقش تاریخ در تعلیم و تربیت دست یافت، بدین صورت که می‌توان با استفاده از قواعد علمی به پایه‌ریزی شیوه‌های تعلیم و تربیت پرداخت و با کمک از مفاهیم فلسفی، پاسخی به مجهولات رایج در حوزه یاددهی-یادگیری پیدا نمود.

• سنت و تعلیم و تربیت

اندیشه دکارت متضمن کنار زدن پیش‌داوری‌ها و بازتعریف حقایق بر بنیان عقل بود. دکارت در مطالعات خود به یک اصل یقینی یعنی اثبات ذات متفکر رسید، پیش فرضی که نقش اساسی در چنین روش‌های آموزشی دارد، ثنویت دکارتی یا همان دوگانگی جسم (بدن)-روح (ذهن) و برتری ذهن بر بدن است (جاویدی کلاته جعفرآبادی و شیخ علیشاهی، ۱۳۹۷). در مقابل در هرمنوتیک، انسان در مقام دازاین فردی دارای اراده و منحصر به فرد است که خود جهانیت پیرامونش را می‌سازد. به عقیده گادامر تربیت باید فرد را برای تصمیم‌گیری‌های سازنده آماده کند. بنابراین، هدف تعلیم و تربیت دستیابی به فهمیدن است به نحوی که امکانات وجودی، محدودیت‌ها، ظرافت‌های بودن و نحوه‌های بودن انسان را بر او آشکار می‌کند. فرد در این دیدگاه به گونه‌ای تربیت می‌شود که برای فهم آمادگی داشته و قادر به قضاوت و تصمیم‌گیری صحیح در موقعیت باشد؛ زیرا او همواره درگیر رویارویی با امر ناآشنا و تلاش برای ساماندهی پیش‌دانسته‌های خود برای دستیابی به شناخت تازه است. در اندیشه گادامر «فهم» واقعه‌ای است که در رخداد آن هم فرد و هم آن‌چه باید فهمیده شود دخالت دارند. این فهم کاملاً مبتنی بر پیش‌فهم‌هایی است که ریشه در تاریخ‌مندی و سنت فرد دارند (سرمدی و زارع، ۱۳۹۷). هرمنوتیک یک قرأت تازه و تفسیر معاصر از متون و عقاید موروثی و سنتی را ممکن می‌سازد. در هرمنوتیک، فرد باید متون قدیمی‌تر را با شرایط نوین سازگار کند و معنی جزمی را از متون دور می‌کند. از این طریق شما با کلمات و مفاهیم به صورت راکد و ایستا برخورد نمی‌کنید؛ مفاهیم و

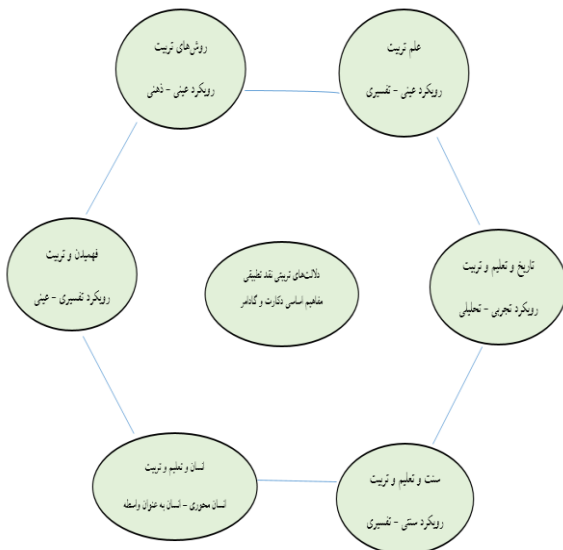
توصیه‌ها باید به گونه‌ای تفسیر شود که الان و درد الان با آن فهمیده شده و حل شود؛ مردم را نباید به تاریخ برد باید تاریخ را به دوران معاصر آورد و از متون کهن برای زندگی معاصر کمک جست (خنجرخانی، ۱۳۹۳). در مورد جایگاه تجربه و سنت در تعلیم و تربیت باید گفت که بهترین شیوه استفاده از تعقل همراه با تجربه است. بدین صورت که هم باید به بیان فرضیات در مورد شیوه‌های نوین تربیتی بپردازیم و هم این فرضیه‌ها را مورد آزمون قرار دهیم و با استفاده از تجربیات به دست آمده به راه‌کاری جامع دست یابیم.

• انسان و تعلیم و تربیت

از نظر دکارت، انسان کسی است که از آگاهی و آزادی، تشخیص و تحقیق و ذهن برخوردار است که می‌تواند به شناخت و بازنمود واقعیت‌ها دست یابد و به‌عنوان فاعل شناسا، حاکم جهان هستی گردد. از طرفی مهم‌ترین عنصر تعلیم و تربیت با استناد به هرمنوتیک گادامر گفتگوی تأملی است. ارتباط تعامل با تربیت خویشتن این‌گونه است که خودتربیتی برخلاف ظاهر و برداشت اولیه، قرنطینه کردن خود نیست بلکه دیدن خود در آینه دیگری است. دکارت رویکردی عینی به مفاهیم و عناصر دارد، از این‌رو انسان را مرکز توجه قرار داده و به آن نگاهی عینی دارد. در واقع نگاه دکارت به انسان نگاهی تجربی است. گادامر نیز با نگاهی تفسیری، انسان را عاملی موثر در انتقال علم می‌داند و نگاهی تفسیری به انسان دارد. در واقع هر دو دیدگاه کمک شایانی در تثبیت جایگاه انسان در تعلیم و تربیت کرده است و به نظر می‌رسد اگر از این دو رویکرد به صورت هم‌زمان استفاده کرد (یعنی به انسان هم به‌عنوان مینا و هم به‌عنوان واسطه در

تعلیم و تربیت نگاه کرد)، بتوان به نتایج موفق‌تری دست یافت.

با توجه به مطالب ارائه شده دلالت‌هایی که از نقد اندیشه‌های دکارت و هرمنوتیک گادامر برای تعلیم و تربیت می‌توان استنتاج کرد در شکل زیر آورده شده است:



شکل ۴: نتیجه دلالت‌های تربیتی نقد تطبیقی مفاهیم اساسی دکارت و گادامر

نتیجه گیری

تاریخ تفکر در مغرب‌زمین فرازونشیب‌های بسیاری به خود دیده است. تحولاتی که هر کدام به نوبه خود منشأ آثار فکری عظیمی شده است. اگر فلسفه دکارت مهم‌ترین اینها نباشد، دست‌کم جزو نقاط عطف این مسیر خواهد بود. آنچه دکارت به ارمغان آورد به یک معنی نفی تمام شیوه‌های فلسفی پیش از خود و نیز ایجاد منظومه‌ای بود که بعدها اگرچه به دست منتقدان و متفکران به مقدار زیاد دست‌خوش تغییرات بنیادین گشت یا اساساً کنار گذاشته شد، اما مسیر آینده را به گونه‌ای جهت داد که بازگشت به گذشته را در غرب نزدیک به محال نمود. توفیق و ناکامی دکارت هم در همین راستا معنی پیدا می‌کند. شک دستوری دکارت در هر آنچه که حقیقت و واقعیت پنداشته می‌شد از نظر او به یقینی که خدشه در آن به لحاظ نظری هم ممکن نبود منجر می‌گشت، لیکن سال‌ها پس از اینکه این تفکر جای خاصی در میان اندیشمندان مغرب‌زمین پیدا کرده بود، نقاط ضعف خود را آشکار ساخت و در واقع به مجموعه دروس فلسفه تبدیل گشت. از طرف دیگر، آنچه که از گذشته و سنت فیلسوفان مورد انکار قرار گرفته بود، به شکل شگفت‌انگیزی بدون تغییر باقی ماند، به گونه‌ای که غالب تحلیل‌های فلسفی غرب، به‌ویژه در حوزه بریتانیا، دستاورد دکارت را در این باب پذیرفتند و هر آنچه که به بحث گذارده و می‌گذارد، به موضوعات بعدی تعلق داشته و دارد. جهان دکارت جهانی عینی است که خود او در آن فقط عضوی کوچک، وابسته و متناهی است. دکارت به‌طور جزئی مسائل تربیتی را مورد بررسی قرار نداده است اما به دلیل اینکه روش جدیدی را ابداع کرد، در تفکر، تحقیق و دست‌یابی به معرفت در حوزه‌ی آموزشی و تعلیم و تربیت تاثیر بسزایی داشته است. او در حوزه‌ی آموزشی معتقد است که دانش معتبر را بدون زدودن تمامی تعصب‌ها نمی‌توان کسب کرد و باید از تعصب، افراط و تفریط در این راه جلوگیری شود و اگر نمی‌توان در این راه نتایج کاملاً مطلقاً به‌دست آورد، می‌توان از احتمالات پیروی کرد و اخلاقیات و مصوبات جامعه را قبول کرد. او معتقد است باید بر خویش و خواسته‌های خود غلبه کرد و خود را با جامعه و نظام آموزشی تطبیق داد نه اینکه جامعه و تربیت را تحت تاثیر خود قرار داد. همچنین در خصوص رسیدن به علم و آگاهی واقعی، او در باورهای پیشین و محتوای علمی که آموخته بود شک کرد و این شک را راهی برای رسیدن به علوم یقینی در حوزه‌ی آموزش می‌دانست. این، نوعی شک دستوری است که انسان می‌خواهد در آن به یقین برسد. او با شک خود، اندیشه‌ی نویی را در آموختن مطالب آموزشی بنیان نهاد که در آن با درست‌اندیشیدن می‌توان به حقایق دست یافت.

هرمنوتیک فلسفی گادامر در زمین حاصل‌خیز نظام فکری هایدگر رشد کرده است و از ثمره اندیشه متفکران یونان باستان به‌ویژه افلاطون و ارسطو استفاده کرده است. هرمنوتیک

فلسفی گادامر انسان را از منظر موقعیت انضمامی و تناهی و محدودیت تاریخی‌اش بررسی می‌کند. بنیادی‌ترین مفهوم در نزد گادامر توصیف نحوه وقوع رخداد فهم در انسان است. گادامر بیان می‌کند فهم، زبانی و تأویلی است و زبان به مثابه میانجی فهم است. او بر نقش اساسی پیش‌داوری‌ها در فهم تأکید می‌کند. گادامر نگرش منفی معرفت‌شناسانه به پیش‌داوری‌ها را دگرگون ساخت و او بیان کرد اساساً فهم بدون پیش‌داوری غیرممکن است. مطالعات در زمینه علوم انسانی با مطالعات در زمینه علوم تجربی متفاوت هستند. گادامر در راستای توصیف نحوه وقوع فهم در انسان، به مقوله تربیت نیز می‌پردازد. در نظر او فهم انسان از جهان چیزی جز فهم انسان از خود و نحوه وجودی خود و امکانات خودش نیست. در نظر گادامر، مهم‌ترین وجه علوم انسانی، انگاره انسان‌گرایی ادب یا بیلدونگ است. معنی بیلدونگ تعلیم و تربیت و پرورش خود به‌وسیله‌ی خود یا به عبارت دیگر خود شکل‌دهی است. این فرایند امری است که از درون باید صورت پذیرد و به‌منزله‌ی تلاش مداوم برای بازسازی خود است. تعلیم و تربیت فرایندی است که گادامر نه برای آن ابتدایی قائل است و نه انتهایی. ضمناً مفهوم تعلیم و تربیت با توجه به مفهوم بیلدونگ، به فرایند پرسشگری و انتقاد از خود، فرایند کسب فرهنگ و نیز فرهنگ به-عنوان میراث شخصی فرد تربیت‌یافته، اشاره دارد. گادامر رسیدن به انسانیت از طریق فرهنگ را مبنای دیدگاه خود قرار داده و آن را فراتر از پرورش استعدادهای فرد در نظر می‌گیرد. از منظر گادامر فرایند تعلیم و تربیت، فرایندی باز و دوسویه بین مشارکت کنندگان در آن است و هر مشارکت‌کننده با ویژگی‌های منحصر به فرد خود در این فرایند وارد می‌گردد. وجود همین تفاوت-های فردی است که گفتگوی واقعی را به‌وجود می‌آورد. این گفتگو بین شاگردان با یکدیگر، بین معلم و شاگردان، بین متن و شاگردان و نیز بین متن و معلم می‌تواند برقرار گردد. در این فرایند هم معلم و هم شاگردان هر دو یادگیرنده هستند. با توجه به مطالب ذکر شده محقق معتقد است که می‌توان با ترکیب دیدگاه دو اندیشمند به رویکردی تلفیقی مبتنی بر عینیت-تفسیر دست یافت.

یافته‌های بیرق و همکاران (۱۳۹۴) نشان داد که به کارگیری شک روش شناختی در تربیت اعتقادی منجر به: احترام به آزادی و اختیار متربی؛ پرورش تفکر انتقادی متربی؛ اندیشیدن به جای حفظ اندیشه‌های دیگران؛ جلوگیری از تعصب و دعوت به گفتگو؛ دستیابی به یقین فکری و آرامش روانی می‌شود. جابری نصر و همکاران (۱۳۹۹) در مطالعه خود نشان دادند که اصول راهنمای عمل مربیان برای پرورش خلاقیت: اصل پرورش پذیربودن خلاقیت، اصل آموزش ناپذیر بودن خلاقیت، اصل اختصاصی بودن خلاقیت و اصل سنجش ناپذیربودن خلاقیت، می‌باشد. طوسی‌ان و همکاران (۱۳۹۳) نیز در تحقیق خود اهداف تربیت پرسش محور براساس دیدگاه گادامر را تحقق فهم، تقویت تفکر، گشودگی نسبت به تجارب بیشتر، خلق معانی جدید،

زمینه‌سازی، آشکار سازی قابلیت‌ها و نامتعیین سازی، ذکر نمودند. مظفر و همکاران (۱۳۹۹) نیز در تحقیق خود اظهار داشتند شک، از سویی فرصتی برای تغییر، نقادی و سیالی و از سویی تهدید، تقابل و جزیره گرایی نظام تربیتی است چراکه آرای شک‌گرایان، همواره در دو سوی جزم و فراگیر آسیب و مشکلات مضاعفی برای نظام‌های تربیتی بوجود آورده‌اند و این عوامل موجب غفلت و دوری از شک بوده است، حال آنکه شک، فرصت ذی‌قیمتی برای نظام تربیتی است. جابربنصر و همکاران (۱۳۹۹) نیز در مطالعه خود خلاقیت نوع خاصی از فهم که در چارچوب نظریه‌ی گادامر معنا می‌یابد دانستند و آن را امری مهم در اصول راهنمای عمل مربیان برای پرورش خلاقیت برشمردند.

فهرست منابع

۱. اسپینوزا، باروخ بندیکت (۱۳۷۶). اخلاق، ترجمه محمدحسن جهانگیری، چ ۲، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
۲. جامعی، فهیمه. اکرمی، موسی. اتحاد یا تمایز جوهری ذهن و بدن در مابعدالطبیعه دکارت. مجله علمی-پژوهشی متافیزیک، دوره ۱، شماره ۱، خرداد ۱۳۸۸، ص ۱-۲۴.
۳. ریچارد پالمیر، (۱۳۷۷)، علم هرمنوتیک، ترجمه محمد سعید حنایی کاشانی، تهران: انتشارات هرمس.
۴. رنه دکارت، (۱۳۷۲) قواعد هدایت ذهن، ترجمه منوچهر صانعی دره‌بیدی.
۵. رنه دکارت، (۱۳۹۷)، گفتار در روش، ترجمه محمدعلی فروغی.
۶. شکاری، عباس، (۱۳۹۷) درآمدی برآموزه‌های پارادایم فرامتن در فرایند یاددهی-یادگیری. نشریه علمی پژوهش‌های آموزش و یادگیری. ۱۳۹۷؛ دوره ۱۵ (شماره ۱). صص ۹۵-۱۰۴.
۷. صانعی دره‌بیدی، منوچهر. (۱۳۷۶) فلسفه دکارت. تهران: الهدی.
۸. گلدمن، لوسین، (۱۳۷۵) فلسفه روشنگری، ترجمه شیوا (منصوره) کاویانی، تهران، انتشارات فکر روز، چاپ اول.
۹. مایر، فردریک، (۱۳۷۴) تاریخ اندیشه‌های تربیتی. ترجمه علی اصغر فیاض. تهران: سمت.
۱۰. محمدی چابکی، رضا و همکاران. (۱۳۹۷)، تبیین فلسفی روش تدریس سقراطی؛ راهبردی در بهبود فرایند یاددهی-یادگیری مدارس. نشریه علمی پژوهش‌های آموزش و یادگیری.
۱۱. واعظی، احمد، (۱۳۸۶) درآمدی بر هرمنوتیک. چ ۳، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۱۲. هیدگر، مارتین (۱۳۸۹). هستی و زمان، ترجمه‌ی عبدالکریم رشیدیان، تهران، نشر نی.
13. Ariew, R. (1992). Descartes and the tree of knowledge. Syntheses.
14. Descartes, R. (1968). Rules for Direction of the Mind, Great Books of the Western World, the University of Chicago.
15. Descartes, René. (2001). Discourse on Method, Optics, Geometry, and Meteorology. P. Olscamp (trans). Indianapolis: Hackett.
16. Gadamer, H.-G. (2000). The Beginning of Philosophy, Coltman, Rod, London and New York: Continuum.

17. Gadamer, H.-G. (2002). *Verdade e método II. Complementos e Índice* (2nd ed.). [Truth and Method II. Complements and Index.] Petrópolis: Vozes.
18. Gadamer, H.G. (2006). *Truth and Method*, trans. J. Weinsheimer and D. G. Marshall, New York: Continuum.
19. Gadamer, H.G. (2001). *Gadamer in conversation. Reflections and commentary*. New Haven: Yale University Press.
20. Gadamer, H.G. (2002). *The Beginning of Knowledge*, trans. R. Coltman, New York:
21. Gadamer, H.G. (1977). *Philosophical Hermeneutics*, trans. D. E. Linge, Berkeley: University of California.

